

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهيم
بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
از آن به که کشور به دشمن دهيم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

گاهنامه هنر و مبارزه- اکتوبر ۲۰۱۷
برگردان و نگارش از: حمید محوی
۱۶ اکتوبر ۲۰۱۷

ناجیان جهان و عقده طرد شدگی

بتمن، سوپرمن، ژوکر، دراکولا، زال، رستم، سهراب، موسی، مسیح، محمد

۱



فصل ۱ : نمایه طرد شدگی نزد قهرمانان داستانهای مصور

سوپرمن، بتمن

نوشته ماری-لو سولر

فصل ۲ : چشم انداز و چهره نورویتیک طرد شدگی

(پرونده روانپزشکی-گشتالت)

نوشته نادیا ابوت

فصل ۳ : نمایه طرد شدگی در ادبیات، شاهنامه و کتابهای آسمانی

عارضه شناسی طرد شدگی

موسی، مسیح، محمد

ترجمه و نوشته حمید محوی

فهرست :

پیشگفتار

- (۱) نمایه طرد شدگی نزد قهرمانان داستانهای مصور. نوشته ماری-لو سولر
- (۲) چشم انداز و چهره نورویتیک طرد شدگی. نوشته نادیا ابوت (پرونده روانپزشکی-گشتالت)
- (۳) باز نمایی نمایه طرد شدگی در ادبیات و شاهنامه. نوشته حمید محوی
- (۴) عارضه شناسی طرد شدگی. موسی، مسیح، محمد. نوشته حمید محوی

پیشگفتار :

در این نوشته نورویتیک طرد شدگی یا عقده طردشدگی (و یا نورویتیک رها شدگی) خلال چهار بخش مورد بررسی قرار گرفته است. بخش اول و دوم دو مقاله از دو نویسنده فرانسوی، به ترتیب ماری لو سولر و سپس نادیا ابوت را به فارسی ترجمه کرده ام و بخش سوم و چهارم را خودم نگاشته ام که در واقع بیشتر به روانکاوی کاربردی شباهت دارد، و اشارات مختصری به داستان زال و رستم و سهراب از دیدگاه نورویتیک طرد شدگی ست، در بخش چهارم اشارات مختصر نادیا ابوت به زندگینامه موسی رهبر قوم یهود به مثابه نخستین الگوی طرد شدگی را به مسیح و محمد گسترش داده ام. در همینجا باید بگویم که من نه روانپزشک هستم و نه روانکاو یا روانشناس، ولی در این زمینه ها به شکل آماتور نوشته هایی را خاصه در چشم انداز روانکاوی کاربردی ترجمه کرده ام. ولی امیدوارم در این فرازهای مختصر و مقدماتی موضوع تازه ای را مطرح کرده باشم.

در جست و جوی مفهوم «نمایه طرد شدگی» یا «چهره شخصیت -نوعی- طرد شدگی» و یا حتا «چهره نمای رها شدگی» (Personnalité abandonnique) که به فرهنگ واژگان و اصطلاحات روانکاوی و روانشناسی تعلق دارد، متن ماری-لو سولر Marie-Lou Soler مشاور روانشناسی اجتماعی زیر عنوان «نمایه طرد شدگی نزد قهرمانان داستانهای مصور» که در قالب نقد ادبی و یا از دیدگاه روانکاوی کاربردی به این موضوع پرداخته، بیش از همه توجهم را جلب کرد. و همین متن بود که موجب تشویق من برای تهیه این پرونده شد. بی گمان بررسی موضوع سندروم طرد شدگی نه فقط برای دست اندر کاران بهداشت روانی و یا آنانی که به نقد ادبی یا روانکاوی کاربردی توجه دارند، بلکه برای عموم و به ویژه برای آنانی که دارای فرزند هستند و به امور تربیتی و رشد شخصیتی فرزندان دلبستگی دارند یکی از مفاهیم کلیدی و اجتناب ناپذیر خواهد بود. علاوه بر این، بسیاری از خود ما نیز بی آن که آگاه باشیم شاید نمونه هایی از همین نمایه طرد شدگی باشیم. و بعید نیست که برخی از خوانندگان این سطور نیز بتوانند خودشان را در لایه های این سطور ببینند. همانگونه که کشف اتفاقی «نمایه طرد شدگی» برای خود من رویداد بسیار مهم و بی بدیلی بود، بی گمان خوانندگان نیز می توانند احتمالاً هر یک به سهم خود پس از درک سازه معنایی این اصطلاح در رابطه با زندگینامه شخصی خودشان به دست مایه بازخوانی تازه ای دست یابند. ماری لو سولر در اینجا شخصیت های داستانی مثل سوپرمن و بتمن را به مثابه نمونه های بالینی مورد بررسی قرار داده که می توانیم آن را به مثابه روانکاوی کاربردی در ادبیات تلقی کنیم. لازم به یاد آوری می دانم که ترجمه فارسی «نمایه طرد شدگی نزد قهرمانان داستانهای مصور» با کسب اجازه از خود خانم ماری لو سولر صورت گرفته، و خوشبختانه در اینجا مشکلی با کپی رایت نخواهیم داشت.

بخش دوم این مجموعه، نوشته نادیا ابوت در واقع یک پرونده روان درمانی گشتالت درباره پسر بچه ای به نام گیوم در بخش روانپزشکی ست، من پرونده نادیا ابوت را برای این نوشته انتخاب کردم تا علاوه بر تحلیل شخصیت های داستانی مثل سوپرمن و بتمن، یک نمونه بالینی واقعی نیز در چشم انداز این بررسی مختصر داشته باشیم. امتیاز دیگری که من برای متن نادیا ابوت قائل هستم، این است که او نورویتیک طرد شدگی را به شکل مختصر و مفید در آغاز نوشته اش به

عرصه اجتماعی و طرد شدگان اجتماعی گسترش داده است... موضوعی که برای جهان روانپزشکی و روانشناسی و روانکاوای خیلی نادر به نظر می‌رسد، چون که با وجود تمام خدماتی که برای این علم و خدمات درمانی و حرفه‌ئی انجام می‌دهند، وقتی مشکلات با زمینه‌های اجتماعی تلاقی می‌یابد، غالباً به دلیل پایگاه طبقاتی و منافع شخصی‌گویی بی‌آن که بدانند از واپس زدگی و رکود ذهنی احتمالاً عامدانه‌ای رنج می‌برند و در پشت گفت‌وگو سازشکارانه (کنفورمیسم) موضع می‌گیرند. بی‌دلیل نیست که بازار نظریه پردازانی مثل مارتین سلیگمن (۱) مبتکر روانشناسی مثبت‌گرا بسیار گرم است، و در «ایران اسلامی» نیز نظریات او را به نام روانشناسی اسلامی در دانشکده‌های روانشناسی تدریس می‌کنند (۲). ولی در حال حاضر ساختارهایی که بنیاد زندگی انسانها روی کره زمین را تشکیل می‌دهد، به آگاهی و شناخت در راستای خوشبختی، رشد شخصیتی و شکوفائی انسانها اتکاء ندارد و علاوه بر ضایعات و خشونت جامعه طبقاتی، رسانه‌های حاکم با دروغ پردازی و تنظیم و تعبیر گزارشات هدفمند (بخوانید روبنای ایدئولوژیک) برای تأمین و تضمین منافع طبقه حاکم دائماً رابطه انسانها را با جهان واقع مخدوش می‌کنند و روشن است که بررسی خسارات روانی ناشی از چنین ساز و کاری برای جوامع انسانی در این نوشته نمی‌گنجد. با وجود این دانستن همیشه بهتر از ندانستن و بارقه‌ای ست در تاریکی که می‌تواند احتمالاً گوشه‌ای از واقعیت را بر ما آشکار کند. و سرانجام شناخت یکی از اجتناب‌ناپذیرترین ابزارها برای بقاء و پیشرفت بشریت است و باید بتوانیم بدرستی و با دقت از آن استفاده کنیم. با آگاهی به این امر که در دوران سرمایه‌داری و جامعه طبقاتی هیچ‌گونه شناخت و فن‌آوری و دست‌آورد تمدن‌سازی نمی‌تواند کاملاً به نتیجه مطلوب برسد و خرد و آگاهی انسانها همواره در مقابله با ضرورت ارزش‌افزایی برای سرمایه و نظم سرمایه در قالب جامعه طبقاتی محکوم به خاموشی ست. تا وقتی که شرایط‌گذار فراهم بیاید...

بی‌گمان کل این نوشته را باید به مثابه مقدمه‌ای برای جست و جوهای وسیع‌تر و عمیق‌تر تلقی کنیم. در این زمینه کتابها و تأملات بسیار مهم و جالبی منتشر شده، مثل کتابهای بوریس سیروولنیک (مراجعه شود به پاورقی ۱ در بخش بتمن ناجی سایه آسا). این روانکاو مشهور و خیلی مردمی در فرانسه بوریس سیروولنیک دست‌کم دو کتاب در این زمینه منتشر کرده است «بد بختی خوش شگون» (۲۰۰۲) و «ارک کوچولوی دست و پا چلفتی» (۲۰۰۴)، در نتیجه باید دانست که بخشی از ادبیات علمی و به همین گونه ادبیات و اساطیر به «نمایه طرد شدگی» یا «نوروتیک طرد شدگی» اختصاص دارد که مطالعه و بررسی اینگونه آثار از این دیدگاه و با این ابزاری که روانشناسی و روانکاوای با عبور از وادی بالینی در اختیار ما گذاشته، می‌تواند برای دوستداران و طرفداران ادبیات نیز جذبه‌های بی‌بدیلی داشته باشد. بی‌گمان در فقدان چنین شناختی از لذت ادبی نیز بی‌بهره خواهیم ماند.

مطمئناً بخشی از مبحث «طرد شدگی» با نظریات شاندور فرننزی به ویژه وقتی از «نوزاد دانشمند» و شناخت عاطفی و حسی نوزاد می‌نویسد تلاقی پیدا می‌کند. من به اشاره از این موضوع عبور می‌کنم.

در پایان متن ترجمه، بخش دیگری را زیر عنوان «بازنمایی نمایه طرد شدگی در ادبیات و شاهنامه. عارضه‌شناسی طرد شدگی. موسی، مسیح، محمد.» به شکل موقتی به بررسی کهن‌الگوها در اساطیر ایران، و زندگینامه پیغمبران سه دین یکتا پرست، موسی، مسیح و محمد، هر سه به مثابه نمونه‌های بارز «نمایه طرد شدگی» یا «نمایه نوروتیک طرد شدگی» اختصاص داده‌ام که امیدوارم مشکلی ایجاد نکند، چون که بحث بسیار پر جذبه و جذاب و عمیقی ست، و می‌تواند در زمینه علوم انسانی و روانشناسی و به همین گونه به مثابه یکی از ابزارکارهای نقد ادبی حرف تازه‌ای داشته باشد، و جای تأسف خواهد داشت که برخی بخواهند از روی تعصب بی‌هوده به بهانه توهین به مقدسات این موضوع را مخدوش و ماهی را در آب غرق کنند.

درباره محمد به مثابه نمونه نمایه طرد شدگی، سوره ضحی از قرآن را از دیدگاه روانکاو مورد بررسی قرار داده ام، که به بیان دیگر یک تأویل روانکاوانه است. ولی در هر صورت با بررسی های مقدماتی که تا اینجا انجام داده ام، درباره قرآن می توانم بگویم که ظرفیت تحلیل روانکاو بسیار بالایی دارد. پیش از این منتقدان دینی مثل علی دشتی و یا اکبر گنجی بی آن که بدانند اشاراتی در این زمینه داشته اند ولی به طور مشخص وارد مبحث روانشناسی یا روانکاو نشده اند. در نتیجه زمینه بسیار بکری ست که البته با توجه به رویدادهای معاصر خطرش هم بالاست، به همین علت خیلی با احتیاط و محدود مطالبم را مطرح خواهم کرد.

سوره ضحی برای موضوع مرکزی ما در اینجا ارزش تحلیلی بی بدیلی دارد که کشف آن را مدیون کتاب «اسلام در ایران» نوشته پطروشفسکی هستیم که وقتی درباره زندگی حضرت پیغمبر اسلام حرف می زند، به این سوره نیز اشاره می کند. تا جایی که من می دانم این نوع تحلیلی که در اینجا پیشنهاد کرده ام تا کنون روی قرآن صورت نگرفته ولی بحث و جدل درباره معانی آیت ها امری رایج و متداول است. در حالی که برای درک نوشته های ادبی و به طور کلی هنری، روانکاو کاربردی، یا روانشناسی کاربردی ابزار بی بدیلی در اختیار ما می گذارد، و خیلی کارها از عهده اش ساخته است. به طور مشخص می توانیم بگوئیم که از فروید به این سو، یعنی از کتاب «خواب و رؤیا در گرادپوا فانتزی پومپئی اثر ویلم یانسن» نقد ادبی نمی تواند درباره روانکاو کاربردی صرفه جوئی کند. البته روشن است که نتیجه چنین عملیات کاربردی روی کتابهای مقدس، نمی تواند همانی باشد که در وادی و یا بازی زبانی و اعتقادات مؤمنین وجود دارد و علاوه بر این محدودیتها و ممنوعیتهایی که روی اشیاء مقدس سایه انداخته است را نیز بر نمی تابد. ولی می توانیم انتظار داشته باشیم که چنین عملیاتی روی کتاب مقدس، به نتایجی می رسد که در تخصص این روش تحلیلی ست و روشن است که با اعتقادات رایج بین مؤمنین در تضاد قرار می گیرد. ولی آیا می توانیم به دلیل وجود چنین نتیجه ای آن را به مثابه توهین به مقدسات تلقی کنیم و یا از چنین آزمون علمی یا تقریباً علمی قطع نظر کنیم؟ مثل معروفی هست که می گویند «تمام راه ها به روم ختم می شود»، همه بحث دین و اعتقادات مذهبی نیز به بحث درباره اثبات وجود خدا می انجامد، که سرانجام وجود دارد یا ندارد؟ به ویژه به این علت که ما در زمینه علمی هستیم و نه اعتقادی؟ تجربه نشان داده است که ما به محض این که با دید انتقادی و شناخت، و بی هیچ پیشداوری به ملاقات کتابهای مقدس می رویم، وگرنه از همان خط اول از کتاب اول و یا از هر کجای دیگر کتاب مقدس که شروع کنیم خیلی زود ناامید می شویم. و احتمالاً به این نتیجه می رسیم که چنین جملاتی نه در تورات و انجیل و نه در کتاب مسلمانان به دلیل تناقضات آشکار و فقدان شناخت نمی تواند و محال و غیر ممکن است که از آن موجودی بسیار هوشمند و آفریدگار جهان باشد. برای مثال، نخستین کاری که روانکاو کاربردی فوراً نشان می دهد این است که در بررسی به این نتیجه می رسد که چنین کتابی فرستاده خدا نیست و در بهترین حالت کتابی را که به پیغمبر اسلام نسبت داده اند، کتابی ست که محصول اندیشه، احساس، شناخت و انگیزه بر آمده از زندگینامه خود «نویسنده» به مثابه انسانی بین انسانهای دیگر بوده است. علاوه بر این در بررسی تاریخ پیدایش کتاب مقدس مسلمانان نیز پی می بریم که پیغمبر اسلام هیچ گاه چنین کتابی را ننوشته، و در هر صورت این کتاب در زمان حیات او به این شکلی که امروز ما شانس مطالعه آن را داریم منتشر نشده است. کوتاه سخن این است که این موضوع خدا هست یا نیست در بررسی سوره ضحی نیز ما فوراً با آن روبه رو می شویم. البته در اینجا موضوع ما روی «نمایه طرد شدگی» تمرکز یافته و سوره ضحی را نیز از همین دیدگاه مورد بررسی قرار می دهیم. و این که قرآن واقعاً از سوی پروردگار نازل شده و یا منویات درونی خود پیغمبر اسلام بوده به موضوع مرکزی ما در اینجا مربوط نیست، ولی مانع از این نیست که با ابزار کار و بینش روانکاو باید نشان می دادیم و یا فرض می کردیم که متن این سوره منطبق بر زندگینامه خود محمد است و نه خالق مطلق زیرا در

غیر این صورت روانکائی خود خدا «شاید» کار بی هوده و ناممکنی به نظر رسد. البته باید اضافه کنم که در بررسی های دیگری در هیچ یک از خطوطی که از قرآن خوانده ام با موجودی به نام خدا روبه رو نشدم، بلکه کاملاً به عکس همیشه به این نتیجه رسیده ام که این و یا آن جمله نمی تواند از جانب موجودی به این عظمت و تا این حد آفرینشگر با فضایل و علم و فن آوری های بی نهایتش چنین جمله ای را نازل کرده باشد. به بیان دیگر فاصله عظیمی بین تخیلات و اعتقادات درباره کتاب مقدس و محتوای خود کتاب مقدس وجود دارد و کنتراست شوک آوری را در ذهن خواننده به وجود می آورد. و شاید به همین علت نیز هست که کتاب مقدس را با آهنگ خاصی می خوانند و آنقدر تکراری که مفهوم اصلی در وضعیت ثانوی قرار می گیرد و یا اساساً فراموش می شود آنچه بر جا می ماند تخیلات و احساسات بی حد و مرز مذهبی همراه با ممنوعیت ها و اعمال اجباری و تکراری ست و به همین علت نیز بوده که فروید منشأ دین را با نوروپیک اجباری توضیح داده است. به بیان دقیقتر از همان خط اول قرآن اگر شروع کنیم، خارج از دایره اعتقادات خدشه ناپذیر، با زیر و رو کردن جمله پی می بریم که این جمله، یعنی برای مثال همان جمله اول، از دیدگاه عقلی: محال و غیر ممکن است که از سوی خالق جهان نازل شده باشد زیرا با واقعیت زندگی تطبیق نمی کند. مگر اینکه بپذیریم و اعتقاد داشته باشیم که خدا عادل و هوشمند نیست. در نتیجه فرضیه ما مبنی بر این که سوره ضحی با زندگینامه خود محمد تطبیق می کند، فرضیه ای ست که می تواند به طور کلی در بررسی خود کتاب «آسمانی» نیز به اثبات رسد.

پاورقی:

(۱) مراجعه شود به مقاله «راز گوانتانامو». تی یری میسان. شبکه ولتر. ترجمه حمید محوی.

نویسنده مشهور و پر فروش، مخترع روانشناسی مثبت گرا، استاد دانشگاه پنسیلوانیا و مدیر قدیمی انجمن روانشناسی امریکا، مارتین سلیگمن Martin Seligman در شکنجه های تجربی و آزمایشی روی زندانیان گوانتانامو نقش ناظر را به عهده داشت.



(۲) مراجعه شود به مقاله «روانشناسی اسلامی دقیقاً چیست؟» نوشته محمد داودزاده. سایت دفتر پژوهشهای روانشناسی. کانون مطالعات صدر. ۱۳۹۵/۰۷/۰۷.

فصل ۱

نمایه طرد شدگی نزد قهرمانان داستانهای مصور

نوشته ماری-لو سولر



ابر قهرمانان به مثابه شخصیت داستانی از دیر باز وجود داشته اند. این ابر قهرمانان در افسانه ها، اساطیر، داستانهای مصور یا فلمها حضور دارند و اگر طی زمان به تدریج تحول یافته اند، خصوصیتی در آنان وجود دارد که پیوسته ساکن باقی مانده : عنصر ساکن و ثابت در شخصیت ابر قهرمانان همانا خصوصیت «نجات بخش» یا «ناجی» و ارزشهایی ست که بازنمائی آن را به عهده دارند.

چرا ابر قهرمان این همه تخیلات کودکان و افراد بالغ را تحریک می کند ؟

زیرا این شخصیت‌های فوق العاده از ناخودآگاه جمعی *inconscient collectif* ما منشأ می گیرند... ناخودآگاه جمعی یکی از اصطلاحات روانشناسی تحلیلی بوده و روشنگر کارکردهای انسانی در پیوند با تخیلاتی ست که در اشکال عمومی و عام در تمام ادوار و اکناف بازنمائی های فردی و جمعی را تحت تأثیر قرار داده و مشروط می سازد.

بر اساس تعریف کارل گوستاو یونگ روانپزشک سوئیسی (۱۸۷۵-۱۹۶۱) که مبتکر همین نظریه است، «ناخودآگاه جمعی شرط و اساس روانی در حالت کلی و طبیعی را تشکیل می دهد، شرطی که در همه جا و در هر مکانی به شکل یکسان و ساکن وجود دارد.»

بر اساس نظریه یونگ : «غرایز و کهن الگوها مجموع ناخودآگاه جمعی را تشکیل می دهد. آن را «جمعی» می نامم زیرا، خلاف ناخودآگاه فردی، حاوی امور فردی کمابیش یگانه که باز تولید نیز نمی شود نیست، ولی حاوی مقولات جهانشمول است که به شکل دائمی به روز می شود». در واقع یونگ صفت «جمعی» را به این بخش از باطن ناخودآگاه فراشخصی می افزاید، زیرا این عناصر (باطن ناخودآگاه فراشخصی یا ناخودآگاه جمعی) به دلیل تکرار و پدیدار شدن دائمی شان در سیر تاریخ بشری از دیگر عناصر جهان درونی و روانی انسانها تفکیک پذیراند و به این دلیل که از مجرای کهن الگوها بروز می کنند که یکی دیگر از مفاهیم مرکزی در روانشناسی تحلیلی به شمار می آید.

از این تعریف چه چیزی درک می کنیم ؟

کارکرد ناخودآگاه جمعی بر اساس تخیل افراد است و از مجرای کهن الگوها بروز می کند. کهن الگوها عبارتند از بازنمائی های جمعی طی قرون و اعصار که از نسلی به نسل دیگر منتقل شده، و سازه معنایی جهانشمول جمعی را تشکیل می دهد که در همه فرهنگ ها وجود دارد ولی با این تفاوت که در اشکال نمادینه متنوعی تبلور یافته است. کهن الگو نمودارهای مقدماتی رفتار و بازنمائی حاصل از تجربیات انسانی را در خود جای می دهد (درون سازی می کند). کهن الگوها با عبور از زمان و مکان های پی در پی به شکل تکراری دوباره به روز می شوند و حتا اگر در شکل ظاهر تغییری در آنها به وجود آید، ولی بنیادهای آن ثابت باقی می ماند.

از دیدگاه من، ابر قهرمانان همان گونه که در بالا یادکردیم کهن الگو هستند. ابر قهرمانان به مثابه آفریده ذهن انسان، روشنگر رفتارها و ارزشهایی می باشند که ما را فرا می خواند. باید دانست که این شخصیت های فوق العاده از اساطیر قدیمی تری منشأ گرفته و در طی گذشت زمان تغییر و تحول یافته و بر این اساس انتقال آنان را به نسل های جدید تسهیل می سازد. اساطیر و سپس ابر قهرمانان اشکال مهم رفتارها و ارزشهای خاص انسان را باز نمائی می کنند. ما حتا می توانیم از این نیز فراتر برویم و ببینیم که تا چه اندازه داستان زندگی این ابر قهرمانان به زندگی هر انسانی در جهان واقع نزدیک است و یا شباهت دارد. اگر نقاب و لباس آنان را بردارید، چه می بینید ؟ پیش از همه افرادی با

گذشته ای سنگین از رویدادهای جراحی بار را می بینید که طی رویدادهای خشونت بار در زندگی گذشته، به گونه ای خاص در مسیر زندگی به فرد ناجی یا نجات بخش تبدیل شده اند.

در بررسی چهره «ناجی» (یا عارضه ناجی، مثل افرادی که رسالت نجات بشریت را برای خود قائل هستند) می توانیم مشاهده کنیم که در واقعیت وجود دارد و نقطه مشترک همه ناجیان، منشأ آن در خصوصیت روانی طرد شدگی *personnalité abandonnique* نهفته است.

شخصیت طرد شدگی به مثابه خصوصیت بیمارناک روانی

برای همه ما این احتمال وجود دارد که با افسردگی ناشی از جدائی و یا ترک و طرد شدگی به درجات مختلف روبه رو شویم. با وجود این، افرادی که بیش از همه تحت تأثیر چنین احساسی بوده و آگاهانه و یا ناخودآگاهانه از آن رنج می برند، آنانی هستند که در دوران کودکی و یا حتی نوزادی وضعیت جراحی بار را در رابطه با مادر و پدر زندگی کرده اند (۱) و یا از رابطه عاطفی به شکل تکراری محروم بوده اند. در نتیجه، احساس طرد شدگی و انزوای عاطفی می تواند واقعی و یا تخیلی باشد.

افسردگی ناشی از عارضه طردشدگی از جمله، ترجمان احساس ناامنی دائمی در پیوند با ترس بیمارناک و خردگريزانه از طرد شدگی ست.

در نتیجه، فردی با خصوصیت روانی طرد شدگی همواره در جست و جوی پاسخگوئی به امیال عاطفی فقدان خود خواهد بود. ولی به این علت که تجربه زندگی در گذشته به او نشان داده که نمی تواند چنین انبساط وجودی و خوشبختی را در رابطه عاطفی برای خود نگهدارد، زیرا در زندگینامه و یا حتی نخستین روزهای زندگی اش در فقدان و انزوای عاطفی و یا حتی خشونتبار به سر برده، دائماً در پی این رابطه عاطفی و جبران کننده می گردد ولی در عین حال آن را پس می زند. اصطلاح عامیانه «با دست پیش کشیدن و با پا پس زدن» کاملاً مناسب احوال چنین فردی به نظر می رسد، و روشن است که این روند به شکل ناخودآگاهانه صورت می پذیرد.

ولی از سوی دیگر، به این علت که او احساس فقدان و یا از کف دادن را به خوبی می شناسد، به تجربه زیستی و یا بازتولید وضعیتهای مشابهی تمایل می یابد که بتواند خود را در آن بازشناسی و کنترل کند و یا در هر صورت با این احساس که گویی کنترل را در اختیار دارد.

به این ترتیب، طرد شدگی در دو مرحله شکل می گیرد. نخستین نقطه، در دوران گذشته یعنی در نخستین سالهای زندگی، وقتی که کودک رویدادهای عاطفی را تجربه می کند، سرزمین خوشبختی و دومین نقطه وقتی ست که او فقدان و سرزمین هرج و مرج را زندگی می کند. او همواره در جست و جوی سرزمین خوشبختی اولیه بین این دو نقطه در حال نوسان است، ولی قادر نیست در آنجا ماندگار شود و بی وقفه با فعال سازی دومین وضعیت که به خوبی با آن آشنائی دارد تعادلش را حفظ می کند و در چنین وضعیتی ست که وجود خودش را حس می کند (یعنی طرد شدگی).

بین دو وضعیت، مرزی وجود دارد که او می تواند به آنجا پناه ببرد، و نامش سرزمین «هیچ چیزی احساس نمی کنم» باید باشد. در این نقطه، فرد مبتلا به طرد شدگی با جراحی که به روان او وارد آمده به انزوای عاطفی محکوم است و در وضعیت حساسی به سر می برد، می تواند تا وقتی که هرج و مرج و فقدان از هر سو بر او می تازد و بحران عاطفی او را از نفس انداخته، برای مدتی در آنجا آرام بگیرد. در این نقطه، او هیچ چیزی احساس نمی کند...رنج نمی برد...

فرد طرد شده عاطفی یک بازمانده از فاجعه قدیمی ست. بازمانده از فاجعه فقدان، بازمانده هرج و مرج و حتا خشونت. ولی او قابلیت نیرومندی برای سازگاری دارد، و می تواند با مخاطره آمیز ترین نتایج رویارویی کند زیرا عمق فاجعه را دیده، تجربه کرده و با مصیبت آشناست. اگر او در گذشته، برای جلب مهر و محبت یا بازشناسی شدن در تمنا و آروزمندی غیر بود، اکنون، کلاه و نقاب و تجهیزات مختلفی در اختیار دارد که می تواند برای تحقق طرح هایش به کار گیرد.

رویدادهائی که با آن روبه رو شده، او را به درک مفهوم زندگی تشویق کرده و از خود می پرسد که اینجا چه کار می کند؟ چرا او باید این فاجعه را زندگی و تحمل کند؟ چرا او؟ بر این اساس، در جست و جوی معنا و مفهوم هستی خویش، او علامات و نشانه هائی را جست و جو می کند که بتواند روی آنها تکیه کند و حتا ساختار شخصیتی اش را با نقشه جهان وفق دهد. با سلاح هائی که در دست دارد، به فردی با ظرفیت احتمالی نجات بخش تبدیل می شود.

پاورقی مترجم :

(۱) می توانیم نوزادی را تصور کنیم که هنگام تولد به هر دلیلی از مادرش جدا مانده ، برای مثال هنگام تولد، مادر به دلیل بیماری به عمل جراحی نیازمند می شود، و تا مدتی از آغوش مادر محروم می ماند، و نگهداری او به عهده نزدیکان و افراد دیگری واگذار می شود که هرگز قادر به برآوردن نیازهای عاطفی نوزاد نیستند. خلاف تصورات رایج، نوزاد به وضعیت پیرامون خود آگاه است و درک می کند.

شاندور فرننزی می گوید : «سرانجام، فراموش نکنیم نوزاد عملاً به خیلی امور آگاه است، شناختی که بعداً در اثر واپس زدگی به فراموشی سپرده می شود در اعماق ناخودآگاه رسوب می کند.» (فرننزی : خواب و رؤیای نوزاد-دانشمند. در کتاب ادغام زبان بین فرد بالغ و کودک.

Sandor Ferenczi. Le rêve de nourrisson savant. In « Confusion de langage entre les adultes et l'enfant ». Petite Biblio Payot. Page 59

ادامه دارد